

از نجف - تهران توسط آقایان حجج اسلام بهبهانی - طباطبائی - افجه‌ای .
 صاحبمنصبان و اسرا و قزاق و نوکرهای نظامی و عشایر و ایلات و سرحدداران
 سلام مخصوص وافر می‌داریم. حفظ حدود و نفوس و اعراض و اموال مسلمین در عهده
 آن برادران بوده و هست و همگی بدانند که همراهی با مخالفین اساس مشروطیت
 هر که باشد محاربه با امام زمان است باید اقدام بر ضد مشروطیت ننمایند.
 حسین حاجی خلیل - محمد کاظم - عبدالله مازندرانی.

محمدعلیشاه که خود را برای بهمزدن مشروطیت مهیاد کرده بود، از تلگرافهای
 علمای نجف در هراس شد و ترسید که مبادا روحانیون صریحاً او را تکفیر کرده و یک
 قیام عمومی بر ضد او برپا نمایند، این بود که با بیشرمی تلگراف زیر را به علمای
 نجف فرستاد و در حالی که خود را طرفدار مشروطیت معرفی کرده است مشروطه‌خواهان
 را بیدین و بایی قلمداد کرده بود.

متن تلگراف: از قراری که بعرض رسیده در این موقع که برای جلوگیری اشرار و ایجاد
 امنیت داخله پاره‌ای اقدامات کردیم مفسدین فرصت را از دست نداده با نقل پاره‌ای
 عنوانات از آنطرف در مزاج عوام، القای بعضی شبهات می‌نمایند. در هنگام ارتحال
 پدر تاجدارم قانون اساسی که علامت مشروطیت دولت بوده از صحه شاهنشاه
 مغفور نگذشته بلکه بواسطه بعضی عوایق نمی‌گذشت. من چون مخصوصاً ترقی دولت
 و حضانت ملت را در ایجاد و استقرار مشروطیت می‌دانم خودم بنفسه متصدی این امر
 شده قانون اساسی را در حالتی که پدر تاجدارم را ربیع و قدرتی باقی نبود قلم را در
 دستش گذارده بعد از آنهم از ساعتی که به تخت سلطنت جلوس کردم تمام هم خود را
 در استقرار اساس مشروطیت مصروف و با آن قدرتی که در قوه داشتم و اسباب فراهم بود
 از پیشرفت این اساس قصور نورزیدم تا مشروطیت دولت که آزادی ملت است قرار
 یافت و مستحکم شد لیکن متأسفانه این آزادی را که از لوازم استقرار مشروطیت بود
 جمعی مفسدین وسیله پیشرفت اغراض باطنیه خود که مبین و منافی اساس شرع
 مقدس اسلام بوده قرار داده در ذهن عوام نوع دیگر رسوخ دادند - خلاصه وقتی در
 متمم قانون اساسی دیدند مذهب رسمی اهالی ایران مذهب مقدس جعفری است و دیگر
 آزادی مذهب برای آنها غیرممکن بوده است انجمن بابیه تشکیل داده گفتگوی
 آزادی طایفه را بمیان آوردند چنانکه از پاره‌ای از اعمال آنها مستحضر شده‌اید حسب
 وظیفه شخصی لازم دانستم که بیش از این تحمل و سکوت را جایز ندانم و چون می‌دانم
 برای حفظ حدود و مغلطه کردن بر خاطرهای محترمه پاره‌ای اشتباه کاری خواهند کرد
 لهذا یادآور می‌شوم که مشروطیت دولت را من خودم با کمال میل و رغبت امضا
 کرده و در استقرار این اساس و حفظ و حمایت مجلس شورای ملی با تمام جد خواهی

کوشید انشاءالله تعالی از برکت توجهات مخصوصه و ادعیه خالصانه جنابان مستطابان عالی امیدوارم در هر نوع ترقی و سعادت دولت و ملت خودم موفق گردم و از باطن آن ذوات مقدسه همه نوع استمداد جویم.

۱۸ جمادی الاولی، ۱۳۲۶، محمدعلیشاه قاجار

«حضور مبارک اعلیحضرت اقدس شاهانه خلدالله ملکه بعد از ادعیه خالصانه عرضه می‌داریم واضح است که اقدامات مجدانه داعیان محض حفظ دین مبین و قوت و شوکت دولت و ترقی ملت و ترفیه حال رعیت و صیانت نفوس و اعراض مسلمین بوده است مکرر هم این معنی را نصحاً و خلوصاً و تلگرافاً و کتباً بعرض رسانیده و به جواب مساعد نایل نشدیم حالا دستخط تلگرافی واصل و زیارت و موجب کمال اسف و حیرت گردید زیرا که معلوم شد باز انقاس خائنین و مفسدین و مغرضین اثر سمیت خود را بخشیده لزوماً خالصانه عرض بینماییم اگر اظهارات ملوکانه به همان قسمتی که مأمول است مبتنی برواقعیت و برمضمون فرموده حضرت شاه ولایت علیه افضل الصلوة والسلام که خیرالمقال ما یرصدقه الغعال تطابق داشت چنین روزگاران تازه برای دین و دولت و ملت نمی‌داد در اتلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین به این حد منتهی نمی‌شد و چنانکه همگامه در اینموقع واقعاً به اصلاحات مملکتی متوجه بود این اغتشاشات مملکت ویرانه ساز خصوصاً آذربایجان نفوس و اعراض تلف شده و می‌شود و سرحدات مملکت چنین بی‌صاحب نمی‌ماند و پای اجانب به مملکت باز نمی‌شد و در تهران با آن امنیت به چنین هیأت موحشه تشکیل اردو نمی‌فرمودند، دفع مفسد و قلع و قمع فرقه ضاله بایه خذالهم الله تعالی به وزارت عدلیه ارجاع و بعد از ثبوت شرعاً برفیق قوانین مشروطیت اسهل مایکون و موجب استحکام اتحاد دین و دولت بود گرفتار شدن آن صاحب اعلانات کفریه که از لسان بایه منتشر می‌نموده بعرض اقدس نرسیده است هزاران افسون که مفسدین نمک ناشناس محض تشریف به مقصود خودشان ساحت اقدس ملوکانه را به چنین اقدامات موجب یأس کلی و مکرر نقض عهود و ایمان مؤکده آلوده و این عهد فرخنده را که سزاوار بود سردفتر سعادت گردد دچار چنین بدنامیهای ابدیه نمودند، علی ایحال بدیهی است حفظ دین مبین اسلام و استقلال دولت اثنی عشریه شیدالله ارکانه بعدم تخطی از قوانین مشروطیت متوقف و التزام بدان برقاطبه مسلمین خصوص شخص اقدس شاهانه از اهم واجباتست و این اقدام اخیر اگرچه موجب یأس کلی است لکن چنانکه مفسدین باز هم ذات اقدس را بحالت دین پروری و مملکتداری بگذارند امید است انشاءالله تعالی به حسن تدارک و اقدامی که کاملاً موجب دفع وحشت عموسیه باشد مبادرت فرموده گسیختگی

جواب تلگراف شاه

کلی را خدا نخواست که تکلیف حفظ دین و دولت و اعراض و اموال ملت اقتضای دیگر خواهد داشت رضا نخواهد داد والا سرلمن له الامر.

نجل مرحوم حاج میرزا قدس سره - داعی محمد کاظم الخراسانی - العجانی عبدالله المازندرانی

بطوری که دیدیم مجلس بجای آنکه در مقام دفاع از مشروطیت و حقوق حقه ملت برآید نامه سرپا تملق به محمد علیشاه نوشت و در آخر آن نامه تذکر داد که هرگاه قانون اساسی از طرف شاه محترم شمرده نشود خود را مسئول امور ندانسته و عدم مسئولیت خود را به ملت اعلام خواهد داشت و منظورش از این عبارت فوق این بود که به شاه بفهماند که تا حال مجلس مانع بود که ملت برای احقاق حق خود قیام کند و در حفظ قانون اساسی اقدام نماید.

جواب نامه مجلس از طرف محمدعلیشاه

گفتیم که محمدعلیشاه با بی‌اعتنائی نامه مجلس را گرفت و نخوانده در جیب خود گذارد فقط گفت که جواب مجلس را خواهم فرستاد.

جوابی که از طرف شاه به مجلس داده شد در شهر منتشر نشد و در مجلس هم خوانده شد زیرا پس از وصول جواب شاه، مجلس دیگر رسماً منعقد نگشت.

ما نامه محمدعلیشاه را پس از سالها بعد از انقلاب مشروطیت در کتابخانه مجلس بدست آوردیم و در اینجا عین آنرا نقل می‌کنیم:

السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان محمدعلیشاه قاجار ۱۳۲۶ به مجلس شورای ملی

لایحه مشتمله بر مکنونات خاطر و کلامی ملی از پیشگاه همایونی گذشته با اینکه تمام مردم ایران ودایعی است که پروردگار عالم به حکمت بالغه حفظ و حراست و آسایش و امنیت قاطبه آنان را برعهده مکلفه ما واگذار فرموده و هیچگاه مقصد نیت ما جز رفاه حال و آسایش عموم اهالی نبوده و مقصود همان نکته واحده بروز محبت متحده و تکمیل تربیت عامه است ولی جواب بعضی از مطالب اظهاریه را لزوماً مقرر و هیأت دارالشورا را ملتفت می‌فرماییم که در چندین جا از حدود معینه تجاوز شده است. اولاً عزت و ذلت هر قوم و ملت و بقا و فتای هر دولت و سلطنت به نص آیات کریمه، منحصر است به مشیت و حکمت خلاق عالمیان جلت عظمته که دست قدرت و احاطه تصورات بشریه از پیرایه این نکته کوتاه بوده و خواهد بود، پس نهایت کراهت دارد که بدون رعایت حشمت سلطنت از مسلک نگارش و قاعده بیان عدول کرده متذکر چنین عبارتی بشوند (امنیت و استقلال منتهی به موی بوده) و حال آنکه علاوه در

مقابل زحمات و ضرب شمشیر نیاکان، سلطنت ایران را ارث محقق و حق مسلم نفس نفیس خود می‌دانیم تا موقعی که مشیت خلاق احدیت به مقتضای آیه کریمه (قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء وتنزع الملک من تشاء وتعز من تشاء یبدک الخیرانک علی کل شیء قدیر) علاقه گرفته رشته انتظام و آسایش این ملت در کف کفایت شخص همایونی ما باشد استقلال و ثبات سلطنت و محافظت قوم و ملت خود را از همان قوه و به همان اراده ازلیه مستدام و بی‌زوال می‌دانیم و به همین ملاحظه عطوفت پدرانه خود بود که محض تکمیل اشاعه عدل و داد و فراهم شدن موجبات رفاه و ترقیات ملی و استخلاص از ذلالت جهل و نادانی آرای عمومی را راضی شدیم که در کلیه امور مداخله داده شود، بدین جهت از روی نهایت جود و سخا سلطنت خود و دولت ایران را به تمام دول عالم در عداد دولت (کنستیتوسیون) اعلان فرموده و برای تجدید حدود جریان امور مملکتی و نظام جمهور که عبارت است از سه قوه قانونیه - اجرائیه - قضائیه، قانون اساسی را در نهایت رغبت و حرمت پذیرفته و معضی داشتیم که در تحت قاعده مقرره اصل بیست و هشتم، این سه قوه منفصلا از هم در نتیجه واحده نظم ملک و ملت جاری و ساری باشد. یعنی بتصریح قانون اساسی جریان امور را از همان سه مجری مترصد و ترقیات مملکت و نجات ملت خود را از آن راه منتظر شدیم و در این مدت آنچه را قانون مصرح بود متابعت نموده حتی مسئولیت را بحکم قانون از ذمه خود خارج دانسته و در کلی و جزئی هر چه از طرف هیأت مبعوثه به اسم ملت صحیح یافتیم پیش آمد اعتراض نداشته نهایت همراهی را با مستدعیات ملیه در پیش وجدان خود به اقتضای تکلیف مقرره بعمل آورده منتظر حصول نتیجه بودیم.

چون بنا بمتابعت قانون اساسی و از روی حلم و بردباری که خلاق عالمیان در وجود ما ودیعه قرار داده هر قدر اصلاح امور و رفع انقلابات مملکتی را از قوای ثلثه مترصد شاه. نتیجه جز بعکس ندیدیم، بلکه در هر مسئله که پیش آمد نقض قانون اساسی مکاشفد و بی‌پروا از طرف هیأت مبعوثه و ملت بی‌علم مشهود افتاده و برخلاف تمام قوانین عالم بتحرک جهال که ظرف به اغوای مفسدین پرمایه به استظهار انجمنها هر مطلب مختصری را وسیله هیجان عمومی قرار داده در مدارس شهر و گاهی در محوطه خود مجلس تشهیر سلاح کرده و سرتکب هزارگونه حرکات بی‌قاعده شدند و به همین جهت شیرازه نظام مملکت را چنان از هم گسیخته کردند که اداره نمودن آن به اشکالات و زحمات بی‌اندازه برخوردی است، از جمله یکی از تکالیف واجبه دارالشورا که مقدم و الزم تمام تکالیف می‌باشد وضع قانون قضائیه که عبارت از عدلیه باشد بوده تا به این درجه هر کس بخیالات شخصیه و اغراض نفسانیه رفتار ننماید بکلی از این تکلیف اصلیه تقاعد شده و هنوز اداره عدلیه قائم نگردیده است و به همین علت با وجود مشروطیت جان و مال و ناموس و شرف عموم در مخاطره و فریاد و اعدالتا به‌ثریامی رسد

و بواسطه مداخله هر کس در اجرائیات، برای احذی امنیت باقی نمانده در صورتی قانون به عدم مسئولیت و تقدیس شخص سلطان تصریح می کند با مسئولیت هیأت مجریه که عبارت باشد از دولت مجلس شورا که جز وضع قوانین لازمه و نظارت امور تکلیفی ندارد در هر امری شخص سلطان را طرف قرارداد و در امورات شخصیه مداخله نموده مواد چندی از قانون را در این مورد نقض کردند بحکم قانون اساسی قوه اجرائیه و انتخاب وزرا که به سلطنت مفوض است هر کس را با خواستیه مصدر شغل و امری نسبت به دقایق مقتضیات وقت و صلاح و جریان نظم امور یا رعایت روابط دول خارجه قرار بدهیم بخلاف قانون و با هزار وسایل بعضی اقدامات غیرمقتضیه کردند که حاجت تذکار تبوده بلکه حلم و حشمت سلطنت مانع از تصریح کیفیات است و بخلاف اصل هشتم و نهم در چند مورد رفتار شده و به تبعیض عمل گردیده قانون تصریح کرده سلطان مقدس است و اصل دهم مصرح است که در مواقع ارتکاب جنحه و جنایت، قوه نظمی اقدامات فوریه بعمل آورده در مقدمه وقعه بمب و استنطاق و محاکمه مرتکبین بنا بتوقعات روزنامه محاکمات چه حرکات و قیاحانه که بعمل می آمد که جز عظمت همت و بغیر رأفت ذات سلوکانه نسبت به ملت که منزله فرزند خود ملاحظه می شود هیچ قانون و قاعده اغماض چنین خیانتی را تجویز نمی کرد، اصل هشتم آحاد ملت را در مقابل قانون مساوی نموده، اصل دوازدهم مجازات را منحصر بطریقه مجوزه قانون کرده، در چند مورد این هر دو اصل نقض شده با اینکه مداخله در اجرائیات از وظیفه مجلس خارج بوده بقتضی اصل یانزدهم لایحه و نوشتجات عدیده از طرف هیأت مبعوثه صادر شده چنانچه نقض اصل شانزدهم متضمن همین فقره شده است، قانون تصریح کرده سلطان مقدس است در اصل بیستم هر روز و هر ساعت هزار نقض و بی حرمتی به مفاد قانون عمل آمده و حیاً من انوجوه جلوگیری نشده است شاهد مسئله جرایم منتشره و نطق نظامین است، عموماً عدناً حتی در حوزه و ساحت مجلس نیز از مدلول اصل بیست و یکم در مسئله اسلحه عدول و نقض گردیده علاوه بر اینها بزرگترین نقض قانون از کلمه مصرحه تقدیس سلطنت اشاعه و اظهار همین عبارت عدم همراهی شخص ما با مشروطیت است که از روی کمال عدم مبالات در مقام ابراز چنین عقیده سست باغرض سقیم برمی آیند که مدلل می دارد بی اطلاعی هیأت مبعوثه را از مسائل سیاسی و اصول قواعد جهانی دوزخه حاضره و ماضیه می نماید شخص همایون ما را از استعداد و اطلاعات لازمه و نلای ملت خود، زیرا هنوز تا این درجه، به روابط دول و حقوق بین الملل و لوازم ملکت داری ملتت نشده اند که بفرض محال خدا نکرده شخص ما با مجلس و مشروطه موافق نباشیم لکن برای بقای شرف و استقلال سلطنت و حفظ مقام قول و قلم خود در میان ملل معظمه ساعی به حفظ (کنستیتوسیون) خواهیم بود و هرگز هتک این حرف و ثقلت این تهمت را که از روی کمال بی اطلاعی ناشی شده برخود

قبول نکرده و جمعی که تا این درجه از اس اساس مسائل مهغه مملکت بی اطلاع بوده و به تبعیض اصول قوانین با اختلاف مواقع معتقد باشند رشته نظم اکناف مملکت چندین هزار ساله و موجبات رفاه و امنیت جماعت کثیره ملت را که خداوند در عهده کفایت شخص همایون ما مقرر و مسئول معین فرموده از دست نداده و بیشتر از این متحمل هواپرستی اشخاص قلیلی از مغرضین نخواهیم بود تا بمشیت قادر متعال و توجهات ائمه هدی و تأییدات حضرت حجة عجل الله فرجه سلطنت خود را از روی حقیقت منظم و قانون اساسی را بدون تبعیض بموقع اجرا گذاریم تا عموم ملت از فواید آن بهره مند و در مهد امن و امان آسوده و مرفه الحال باشند.

آزاد یخواهان تبریز در چه کار بودند

از روز ۱۲ جمادی الاول که خبرهای موحش تهران به تبریز رسید سران مشروطه طلبان در تلگرافخانه منزل کردند و مجاهدین تفنگ بدوش در خیابانها و میدانهای عمومی با فریادهای زنده باد مشروطیت آمادگی خود را برای حفظ آزادی و حکومت ملی اعلام می داشتند.

چون تلگرافاتی که از تهران می رسید یأس آور بود، سران ملت بر آن شدند که قشونی برای یاری مجلس به تهران بفرستند و برای این منظور دفتری در سرپازخانه باز کردند و اعلان نمودند کسانی که مایل برفتن تهران برای یاری مجلس شورای ملی هستند اسم خود را در آن دفتر ثبت نمایند و دیگران با کمک مالی وسایل مسافرت آنها را فراهم کنند.

در اندک زمانی هزاران نفر اسم نویسی کردند و آمادگی خود را برای رفتن به تهران اعلام داشتند. از زن و مرد تبریز، هر یک بقوه خود اعانه نقدی و یا زینت آلات قیمتی تحویل صندوق اعانه کردند.

تقی خان رشیدالملک که لباس مشروطه خواهی دربر کرده و در میان آزاد یخواهان از راه سالوسی مقامی پیدا کرده بود ریاست اردوی اعزامی را عهده دار شد و ستارخان و باقرخان و مهدی خان آقباغی با پنجاه سوار آماده حرکت به تهران شدند.

در اینجا آزاد یخواهان تبریز یک اشتباه بزرگی کرده بودند، آنها خیال می کردند تبریز را در دست دارند و می توانند به یاری تهران بشتابند و غافل از این بودند که در شهر تبریز یک نیروی مخفی به ریاست ملاهای مخالف مشروطیت و انجمن اسلامی وجود دارد که از محمدعلیشاه دستور می گیرد و در زیر پرده، نقشه حمله به آزاد یخواهان و از میان بردن انجمن ملی را می کشند.

در روز ۱۹ جمادی الاول، حاجی میرزا حسن مجتهد، مستبد معروف که زمانی به تهران رفته و با دستورات محمدعلیشاه به تبریز مراجعت کرده بود در خانه خود دعوتی از کلیه ملاهای مستبد و هواخواهان محمدعلیشاه و سیدهاشم معروف و اعضای

انجمن اسلامی نمود و نطق مفصلی ایراد کرد که مفهوم آن این بود که چون مشروطیت مخالف مذهب اسلام است لذا شاه اسلام پناه مصمم شده است که مشروطیت را براندازد و این کانون فساد را از میان بردارد و ما روحانیون تبریز که با نیت شاهانه موافق هستیم و مشروطه را مخالف دین اسلام تشخیص داده‌ایم خوب است تلگرافی به شاه کنیم و هم صدا بودن خود را به آن اعلیحضرت اعلام نماییم. عموم ملاهایی که در آن مجلس حضور داشتند گفته مجتهد را تصدیق کردند و صورت تلگرافی که قبلاً تهیه شده بود برای مخبره به تلگرافخانه فرستادند.

ناگفته نماند که پس از آنکه سیدهاشم کامیاب از خانه مجتهد بیرون می‌رفت یکی از مشروطه‌خواهان او را هدف تیر قرارداد و گلوله به ران سید اصابت کرد، کسانی که اطراف سید بودند ضارب را دستگیر کرده و به انجمن اسلامی بردند و در آنجا به قتل رساندند، بعد معلوم شد ضارب اهل زنجان و نامش تقی و شغلش مسگری بوده و چون سیدهاشم و مجتهد را مخالف مشروطه دانسته بود تصمیم به کشتن آنها گرفته بود.

تلگرافی که از طرف ملاهای مستبد تبریز به محمدعلیشاه شده بود از طرف محمدعلیشاه در تهران به طبع رسانیدند و میان مردم منتشر کردند.

مضمون این تلگراف چون صاعقه بر سر مشروطه‌خواهان تهران فرود آمد، زیرا در آن روزهای تاریک و وحشتناک خیال می‌کردند آذربایجان و یا لاقبل شهر تبریز در تحت نفوذ مشروطه‌خواهان است ولی آن تلگراف می‌فهماند که نه فقط تبریز قادر به کمک تهران نیست بلکه خود دچار سرنوشت تهران شده است.

نمایندگان آذربایجان که در تهران فخر و سباهات می‌کردند که تبریز مهد مشروطیت و آزادیست و هزارها نفر از جان گذشته برای حفظ مجلس شورای ملی آماده حرکت به تهران هستند سرشکسته شدند و نگرانی خود را به انجمن ملی تبریز تلگراف کردند.

رؤسای مستبدین تبریز که با دربار باغشاه تماس تلگرافی داشتند همه روزه دستورات سری از شاه دریافت می‌داشتند و چون مطمئن بودند که شاه مصمم است مشروطیت را از میان بردارد بیش از پیش جسور شده علناً به مخالفت با ملیون قیام کردند. حاجی میرزا حسن مجتهد و امام جمعه، انجمن اسلامی را مرکز عملیات ضد مشروطیت قرار داده همه روزه در آنجا نشست کرده و ملاها و طرفداران خود را به آنجا کشانیده جمعیت انبوهی گرد خود جمع نمودند و در میان مردم عاسی و متعصب شهرت دادند که مشروطه‌طلبهایی و بیدین هستند و می‌خواهند دین اسلام را از میان بردارند و در نتیجه این تبلیغات عده زیادی از عوام و ساده لوحان بخواخواهی انجمن اسلامی برخاستند.

روحانیون مشروطه طلب مثل ثقة الاسلام و میرزا ابوالحسن انگجی خانه نشین شدند و بحکم اجبار انزوا اختیار کردند.

از طرف دیگر عده‌ای از سرکردگان ایلات که بحکم محمدعلیشاه خود را آماده هجوم به تبریز کرده بودند، از قبیل شجاع نظام با سواران مرندی و سامخان و ضرغام و حاجی فرامرزی، با سواران قراچه داغ وارد تبریز شدند و کنار انجمن نشینان اسلامی جای گرفتند.

سلاهای مستبد اعلان جهاد دادند و ریختن خون مشروطه طلبها را مباح کردند. اشرار و اوباش دوهچی قسمتی از شهر را سنگ‌بندی کردند و مکانهای مرتفع که برای سرکوبی آزادخواهان مناسب بود اشغال نمودند.

کسروی می‌نویسد من خود برای کسب اطلاع به انجمن اسلامی رفتم و ملاهای مستبد را دیدم که در اطاق بزرگی گرد هم جمع شده بودند، یکی از آنها سعی می‌کرد که با آیات و احادیث ییدین بودن مشروطه‌خواهان را برای دیگران اثبات کند و حتی بعضی از آنها قسم یاد می‌کردند که مشروطه‌طلبان جز از میان بردن دین اسلام و بایی کردن مردم منظوری ندارند.

ساعت بساعت تلگرافات رمز از دربار باغشاه به اسلامی‌نشینان می‌رسید و آنها را به پایداری و از میان برداشتن مشروطه طلبان تشجیع می‌کرد و مطمئن می‌نمود که بزودی در تهران بساط مشروطیت برچیده خواهد شد و مؤسسين آن به سخت‌ترین مجازات خواهند رسید.

خوشبختانه در تبریز انقلاب در دست کسانی بود که می‌دانستند آزادی را با آتش و آهن باید حفظ کرد و با ناله و گریه و اظهار مظلومیت کردن و حرفهای پوچ زدن، دشمن بدخواه را که سرتا پا غرق اسلحه بود نمی‌توان از میان برد، این بود که مجاهدین خود را برای دفاع آماده کرده بودند و همه‌روز مسلح با خواندن سرودهای ملی در خیابانها نمایش می‌دادند و آمادگی خود را برای پیش آمدها که همه منتظر آن بودند نشان می‌دادند.

ناطقین مشروطه خواه، از آن جمله شهید سعید شریف‌زاده و شیخ سلیم که در میان ملیون احترام و اعتبار بسیاری داشتند، نطقهای آتشین و خطابه‌های خشمگین ایراد می‌کردند و ملاهای مستبد را انباردار و دشمن ملت و دست‌نشانده محمدعلیشاه به جامعه معرفی می‌کردند. انجمن برای دفاع مجبور شد که ستارخان و باقرخان که برای یاری مجلس شورای ملی قصد رفتن به تهران را داشتند به شهر برگرداند و زمام مجاهدین و قوه مسلح را در کف با کفایت آنان گذارد و مردان مؤمن به آزادی و دلیر چون علی‌مسیو و حاجی‌علی دوافروش برای جمع‌آوری اسلحه و تمرکز قوا در نقاط

حساس شهرکوشش بسیار کردند و در نتیجه یک نیروی ملی برای مقابله با اسلامی نشینان و سوارهایی که به کمک آنها آمده بود مهیا گردید. آخرین تلگرافی که از نمایندگان آذربایجان به تبریز رسید حاکی بود که پانزده روز است تمام دکاکین و بازارهای تهران بسته شده و با وجود تلگرافاتی که از ولایات در طرفداری از مشروطیت پی در پی می‌رسد و آمادگی خود را برای حفظ مشروطیت اعلام می‌دارند و اظهار می‌کنند که عنقریب عده‌ای مسلح با پول کافی به یاری مجلس شورای ملی خواهند آمد، اوضاع فوق العاده وخیم و خطرناک است و بیم یک جنگ خانگی که عاقبت آن معلوم نیست در پیش است.

روز چهارشنبه عده‌ای از سران تجار و کسبه به مجلس آمدند و اظهار داشتند که همه بازارها و خیابانها بسته شده و مردم مضطربند و ما امنیت نداریم و می‌خواهیم در مجلس و مسجد سپهسالار متحصن بشویم ولی مجلسیها که در چند روز پیش با هزار نیرنگ مجاهدین و انجمنها را از اطراف مجلس و مسجد رانده بودند و بخیال خود استرضای خاطر محمدعلیشاه را بعمل آورده بودند مایل نبودند دوباره مردم به مجلس بیایند، ولی سران تجار و کسبه و رؤسای انجمنها گوش به حرف مجلسیها ندادند و در مسجد جمع شدند بشرط آنکه اسلحه با خود نداشته باشند و نگذارند مجاهدین بار دیگر به مجلس آمده و موجب تشدید اختلاف و اضطراب خاطر محمدعلیشاه گردند. از روز دوشنبه قزاقها و سربازها که در شهر دسته‌دسته گردش می‌کردند و قراولخانه‌ها برپا کرده بودند هر کس را که مسلح می‌دیدند می‌گرفتند و حبس می‌کردند و اسلحه او را ضبط می‌کردند. چند نفر از مجاهدین مسلح که قصد رفتن به مجلس را داشتند در خیابان ناصریه با عده‌ای قزاق مصادف می‌شوند و زدخوردی می‌کنند و تفتنگهای قزاقها را از دستشان می‌گیرند و به مجلس می‌آورند ولی مجلسیها تفتنگها را با عذرخواهی تحویل دولت می‌دهند.

بهبهانی که همیشه بر این عقیده بود که نباید مجلس را بدون دفاع گذارد مجاهدین ملی را ناامید و مأیوس ساخت، همینکه دید و کلا برای متفرق کردن قوای ملی از هرگونه اقدامی فروگذار نمی‌کنند عقیده‌مند شد که بهتر است مجاهدین و ملیون در نقطه دیگری از قبیل مسجد جامع یا مسجد سپهسالار قدیم اجتماع نمایند و آنجا را مرکز مقاومت قرار بدهند ولی این فکر هم عملی نشد زیرا بدخواهان و دشمنان آزادی که در میان مشروطه‌خواهان بودند و لباس مشروطه‌طلبی و صلح‌خواهی دربر کرده بودند آنچه را که ملیون متعصب و علاقمند به آزادی می‌دوختند پاره می‌کردند و هرچه

می ساختند خراب می کردند.

همان روز تلگرافی از طرف شاه به ملایر و تویسرکان و بروجرد مخایره شد و افواج آنجا را به مرکز احضار کرد و نیز از ایلهای غرب و لرستان عدّه زیادی سوار خواست.

در همان روزها از طرف دربار به اعیان و اشراف و مستبدین که خانه هاشان نزدیک مجلس بود اخطار شد که چون مجلس را به توپ خواهند بست خود و خانواده شان از نزدیک بودن به مجلس اجتناب کنند و در محلی دور دست سکنا نمایند.

روز دوشنبه، بیستم جمادی الاول، امین الملک که یکی از رجال درباری بود به مجلس آمد و نامه شاه را در جواب لایحه مجلس تسلیم هیأت رئیسه مجلس نمود، مجاهدین می خواستند در مقابل دستگیر شدن میرزا سلیمانخان از طرف محمدعلیشاه او را توقیف و حبس کنند ولی ملک المتکلمین اجازه نداد و گفت در تمام دنیا پیغامبر مصون از تعرض است و نباید مزاحم او بشوید، سپس با خنده به امین الملک گفت همانطوری که حضور من در باغشاه ناگوار است شما هم از توقف در محیط مجلس ناراحت هستید.

یک ساعتی که امین الملک در مجلس بود رنگش پریده و فوق العاده مضطرب بود و از ترس خود را از ملک المتکلمین که حامی خود تصور می کرد دور نمی کرد. هیأت رئیسه مجلس نامه محمدعلیشاه را که بی اندازه متکبرانه نوشته شده بود و بازار ملیون شکایت کرده بود و مجازات کسانی که به طرف او بمب انداخته بودند خواسته بود و مجازات اشرار و افراد خودش را تقاضا کرده بود و تا حدی هم مجلس را تهدید کرده بود خواندند ولی صلاح ندانستند که آن نامه گستاخانه در مجلس علنی قرائت شود و در میان مردم منتشر گردد. فردا صبح صنیع الدوله به مجلس آمد و نامه محمدعلیشاه را پس گرفت.

روز یکشنبه، بیست و یکم وزرا به مجلس آمدند و اظهار شاه اختیارات فوق العاده داشتند که شاه سه مطلب دارد یا بهتر بگوییم سه تقاضا دارد و از مجلس می خواهد در صورتی که این سه تقاضا از طرف مجلس پذیرفته شود هم اختلافات از بین خواهد رفت و هم کشمکش میان ملت و دولت پیش نخواهد آمد و صلح و سلامت جای جنگ و ستیز را خواهد گرفت.

سه مطلبی که شاه از مجلس خواسته بود عبارت بود:

اول اقتدارات شاه مانند امپراطور آلمان باشد، به این معنی که دولت و وزرا

فقط در مقابل شاه مسئول باشند و مجلس حق بازرسی و نظارت و عزل و نصب آنها را نداشته باشد.

دوم—شاه حق داشته باشد همیشه ده هزار قشون مسلح در اختیار خود در تهران داشته باشد (شک نیست منظور توسعه قزاقخانه در تحت ریاست و فرماندهی صاحبمنصبان روس بود)

سوم—شاه اختیار تام در کار قشون داشته باشد و وزیر جنگ را شاه شخصاً انتخاب کند و در مقابل شاه مسئول باشد و از خود اختیاری نداشته باشد.

محتاج به بسط مقال نیست که با آنکه عده زیادی از مجلسیها با دربار و شاه راه پیدا کرده بودند و خود را فروخته بودند، هر قدر هم میخواستند استرضای خاطر شاه را بعمل بیاورند و خوش خدمتی بکنند ممکن نبود در مقابل سیل افکار عمومی و آزادیخواهان از جان گذشته تقاضاهای سه گانه شاه را که تقض قانون اساسی و از میان بردن مشروطیت و حکومت ملی بود قبول کنند.

این بود که مجلس صراحتاً تقاضاهای محمدعلیشاه را رد کرد و وزرا کله خورده به دربار مراجعت کردند و از آن ساعت رابطه میان شاه و مجلس و ملت بکلی قطع شد و پیش آمد آنچه که از دیرزمانی شاه خائن و دربار روس زمینه اش را تهیه کرده بودند.

پیش از آغاز جنگ

شب سه‌شنبه، ۲۲ جمادی‌الاول، عده‌ای از مجاهدین در مسجد جمع می‌شوند ولی بنا بر تصمیم مجلس شورای ملی حق حمل اسلحه ندارند، رؤسای انجمنها با یأس و ناامیدی در گوشه و کنار نشسته و در انتظار بدبختی که به ملت رو کرده می‌باشند.

عده مجاهدین در آن شب از صدوپنجاه نفر تجاوز نمی‌کرد و ما معروفین آنها را که در جنگ شرکت کردند و تا آخر با شجاعت و از خودگذشتگی جنگیدند برای درج در تاریخ می‌نگاریم:

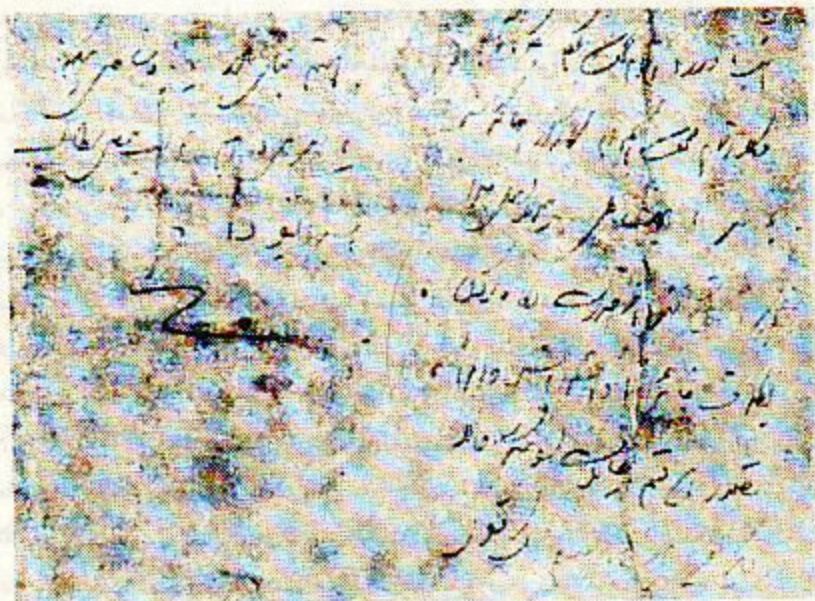
۱. امیرزا احمدخان حامدالملک ۱. میرزا عبدالرزاق خان حکاک ۲. اسماعیل خان بهادر
۳. اسماعیل خان تبریزی که در باغشاه کشته شد ۴. حشمت نظام ۵. عبدالله عطار -
۶. عماد خلوت ۷. سید ابوالقاسم طلبه خلخالی ۸. مشیردیوان خراسانی ۹. میرزا حسینخان تبریزی ۱۰. میرزا حسین کرمانشاهی ۱۱. موقوف‌الملک ۱۲. احمدقلی خان امین پسر موقوف‌الملک
۱۳. قهرمان خان رشتی ۱۴. حسین آقا ۱۵. مهدی رسول ۱۶. مهدیقلی خان ۱۷. علیقلی خان ۱۸. خانان اصفهانی ۱۹. آقا مهدی ۲۰. بهام خان ۲۱. آقا بشارت خان ۲۲. خواجه بهرام خان خواجه -
۲۳. آقا جواد سمسار ۲۴. اسدالله خان صوراسرافیل عمه‌زاده میرزا جهانگیرخان ۲۵. اسدالله خان سرتیپ ۲۶. ابوالفتح زاده ۲۷. مظفرقلیخان ۲۸. میرزا شفیع ۲۹. سید عبدالله ۳۰. میرزایحیی خان پسر عباسعلی آشتیانی ۳۱. میرزا حسینخان گرکانی ۳۲. آقا قاسم خیاط ۳۳. مهدی حسین تفرشی -
۳۴. محمد حسن بقال ۳۵. محمود پاره‌دوز ۳۶. میرزا رضا فراش ۳۷. میرزا زین‌العابدین خان مستعان‌الملک ۳۸. آقا سید محمود ۳۹. علیخان منتصرالدوله ۴۰. شاهزاده حسن ۴۱. الهیارخان -
۴۲. میرزا حاجی آقا ۴۳. میرزا محمدعلیخان دواساز ۴۴. میرزا حبیب‌الله ۴۵. میرزا یوسف ۴۶. میرزا علیخان خیاط ۴۷. یحیی خان پسر میرزا محمدخان ۴۸. سرتیپ محمدخان ۴۹. رفعت‌الملک ۵۰. حمزه‌سرباز ۵۱. احمد آقا رزاز پسر کوچک محمد حسین فراشخانه ۵۲. اصغر نجار ۵۳. مهدی اصغرالداندار -
۵۴. مهدی یدالله ۵۵. سید حسن رزاز ۵۶. شیخ احمد طلبه ۵۷. استاد حسین بنا ۵۸. حیدر پاره‌دوز -
۵۹. حسن خان مشاق انجمن تشکر ۶۰. مهدی حسن شیشه بر عضو انجمن ۶۱. شجاع لشکر

عضو انجمن آذربایجان^{۱۳} میرزا مسیب خان^{۱۴} پیری خان عضو انجمن آذربایجان^{۱۵} مبشر برادر حشمت نظام^{۱۶} حسینی خان تبریزی^{۱۷} حبیب لیموناداساز^{۱۸} شکوه التجار^{۱۹} آقای شیخ حسن طلبه.

با کمال تأسف نتوانستیم اسامی سایر اشخاصی که در این جنگ آزادی شرکت کردند بدست بیاوریم و همینقدر تذکر می دهیم که این افراد از جان گذشته با کمال شهامت جنگیدند و عده‌ای از آنها کشته شدند و کسانی که از عرضه کارزار جان سلامت بدر بردند بطوری که در مجلدات آینده این تاریخ خواهیم دید دست از عقیده و مرام خود نکشیدند و پس از آنکه چندی در گوشه و کنار مخفی بودند همینکه نهضت آزادی در آذربایجان و گیلان و اصفهان آغاز شد خود را با هزار مشقت به آن نقاط رسانیدند و در صف مجاهدین درآمدند و در جنگها شرکت کردند و تا روزی که تهران بدست مشروطه خواهان فتح شد از پا ننشستند تا شاهد مقصود را که آزادی ملت از قید استبداد بود دربر گرفتند.

گویا این نامه محمدعلیشاه به پدرزن و عمویش نایب السلطنه که گراور آن از نظر خوانندگان می گذرد، جواب عریضه‌ای بوده است که نایب السلطنه چند روز پیش از توپ بستن مجلس به محمدعلیشاه نوشته است.

نامه محمدعلیشاه
به کاسران میرزا



گراور نامه محمدعلیشاه به کاسران میرزا نایب السلطنه. که ترجمه آن در صفحه بعد آمده است

امشب با وزرا اتمام حجت کردم، بلکه با تمام و کلا اتمام حجت کرده‌ام، کار از اینها گذشته است یا سر، یا پادشاهی، امید از فضل خدا ابداً کسی نمی‌تواند جرأت نگاه کردن به‌خانه شما داشته باشد و ابداً تصور این خیالات باطل را نکنید، حالا دیگر حتی پادشاه نیستم یک نفر هستم مثل نادر، یا پادشاهی می‌کنم یا سر می‌دهم، جواب بعضی مطالب باشد فردا.

اشخاصی که این نامه محمدعلیشاه را می‌خوانند چه خواهند گفت. در حق کسی که خود را نادر می‌داند ولی در تحت حمایت اجانب و اطاعت بیگانگان کشور خود را به خاک و خون می‌کشد و بعد هم با کمال بی‌غیرتی برای حفظ جان خود به‌سفرات اجنبی پناهنده می‌شود.

ناگفته نماند که پس از فتح تهران بدست مشروطه‌خواهان و واژگون شدن رژیم استبداد، عده‌ای از سران مستبدین برای تیرئه خود اظهار می‌داشتند که میلیون جنگ را آغاز کردند و اول از طرف آنها تیر خالی شد و قاسم آقا سرتیپ قزاقخانه که اول کسی بود که با عده‌ای قزاق وارد مسجد سپهسالار شد، در استنطاقی که از او در قزوین بعمل آمد اظهار کرد که ما برای دستگیری پنج نفر که محمدعلیشاه تبعید آنها را از مجلس خواسته بود و مجلس موافقت نکرد و در مجلس متحصن بودند مجلس را محاصره کردیم ولی مدارک و نقشه‌هایی که پس از تصرف باغشاه به‌دست هیأت مدیره افتاد و ایرتھا و تلگراف رمزی که میان لیاخوف و فرمانده قشون قفقاز رد و بدل شده بود و مدارکی که از آرشیو وزارت خارجه روسیه تزاری پیدا شد، جای کمترین تردید باقی نمی‌گذارد که روسها و محمدعلیشاه تصمیم قطعی برای از میان بردن مشروطه و رهبران ملت داشتند و رضایت انگلیسها را هم جلب کرده بودند و نقشه به‌توپ بستن مجلس از دیرزمانی تهیه شده بود و تبعید چهار نفر سران میلیون جز بهانه جوتی چیز دیگری نبود.

سید حاجی آقا نام، جوان بیست و دو ساله عضو انجمن امامزاده یحیی، شب ۲۳ را در مسجد سپهسالار می‌گذراند، صبح که می‌بیند هنگامه جنگ است به‌خانه خود می‌رود و وصیت می‌کند و مجدداً به‌طرف مجلس برمی‌گردد. وقتی می‌رسد که قزاقها مسجد را محاصره کرده بودند و نمی‌تواند وارد مسجد بشود بناچار در اطاق کوچکی مقابل سردر مسجد می‌رود تا شاید موقعی بدست بیاورد و خود را به‌داخل مسجد بیاندازد و به‌رفقای مجاهد خود ملحق شود ولی چند نفر سرباز از حضور او در اطاق اطلاع پیدا می‌کنند و داخل اطاق می‌شوند و سید جوان را قطعه قطعه می‌کنند.

برای درک حقایق، حق اینست که بجای ذکر وقایع اوضاع را از نظر معرفه‌الروح تحت مطالعه قرار بدهیم.

روزهای ۲۲ و ۲۳ جمادی‌الاول

از یک طرف شاه بدخواه و مستبد بدستکاری دولتی مقتدر چون روسیه و همکاری صاحبمنصبان روسی و تقویت مراکز سیاسی،

اردویی مسلح که متجاوز از بیست هزار نفر می‌شد در شمال شهر جای داده بود و در تمام نقاط مهم دفاعی توپ کشیده و هزارها سرباز و قزاق در خیابانها و معابر عمومی گماشته و قراولخانه‌ها در مراکز حساس ایجاد کرده بود و کلیه هواخواهان رژیم استبداد از روحانیون و رجال و شاهزادگان و اوباش را گرد خود جمع کرده و برای حمله ناگهانی خود را آماده کرده بود.

از طرف دیگر تمام بازارها و دکانین بسته، مردم تهران حیران و سرگردان و وحشت‌زده بدون آنکه بدانند چه باید کرد و تکلیفشان چیست در این رستاخیزی که در شرف وقوع است آخرین روزهای آزادی را می‌گذرانیدند.

فقط در آن روزهای تاریک، خط‌مشی و تصمیم قطعی دو دسته معلوم و روشن بود و کمترین تزلزل و تردید در روح و فکر آنها راه نداشت، یکی محمدعلیشاه بود که آخرین تصمیم خود را برای از میان بردن مشروطیت و مجلس گرفته بود و دیگری آزادیخواهان حقیقی و رهبران واقعی ملت بودند که با آنکه عده‌شان خیلی قلیل بود و خطر را به چشم خود می‌دیدند و از زورمندی حریف آگاه بودند، بدون کمترین شک و تردید با عزمی راسخ جان در کف گرفته برای حفظ آزادی و ریختن خون خود در راه مشروطیت آماده و مستعد شده بودند و پیش‌آمد را با اتکا به نیروی حق و ایمان استقبال می‌کردند. عده‌ای از انجمنهای ملی سست بنیاد که مستبدین در آنها رخنه کرده بودند یکی بعد از دیگری بساط خود را برچیده و جز لوحه‌ای بر سر در آنها اثری از آنان ظاهر نبود. مستبدین که لباس مشروطه‌خواهی در بر کرده بودند و شاید در روزهایی که مشروطه کاسیاب بود بیش از مشروطه‌خواهان واقعی اظهار آزادیخواهی و ملت‌دوستی می‌کردند، لباس باغشاه در بر کرده معتکف کوی استبداد شدند.

حتی از ترس و محافظه‌کاری مؤتمن‌الملک و مشیرالدوله که در تمام دوره انقلاب روزه محافظه‌کاری داشتند و با مشروطه‌خواهان و مستبدین مدارا می‌کردند ولی مردم آنها را مشروطه‌طلب می‌دانستند، عضویت کابینه‌ای که برای بهم‌زدن مشروطیت تشکیل شده بود پذیرفتند و در همان روزهایی که مجلس با توپ ویران می‌شد و آزادیخواهان در خاک و خون کشیده می‌شدند صدرنشین دولت باغشاه بودند.

مجاهدین فداکار یکی بعد از دیگری با چشم‌گریان با خانواده‌های خود وداع کرده تفتنگ خود را زیر عبا مخفی کرده و از تاریکی شب استفاده نموده از کوچه پس کوچه‌ها که تحت مراقبت مأمورین حکومت نظامی نبود بسختی خود را به مجلس

رسانیده و درس‌گره‌هایی که در نظر گرفته شده بود جای می‌گرفتند.

سروان مشروطیت و رهبران ملت که هدف مستقیم محمدعلیشاه و روسها بودند و در خانه‌های خود امنیت نداشتند از همان روزی که محمدعلیشاه به مجلس التیماتوم داد و تبعید آنان را خواست در مجلس جای گرفته و به تهیه دفاع پرداختند.

خطبای ملت به حکم مجلس در آن روزهایی که بیش از هر وقت می‌بایست مردم تهییج و تشویق به پایداری و فداکاری شوند به اصرار مجلس دم بریستند و روزنامه‌های آزادیخواه که رهبری افکار را عهده‌دار بودند منتشر نشدند.

در آن روزهای تاریک و پراضطراب، در آن روزهایی که مشروطیت و آزادی به مویی بسته بود، در آن زمانی که آزادی و استبداد، نور و ظلمت، عدل و پیدادگری، کفر و ایمان، ملت و شاه و ایرانیت و اجنبی‌پرستی در مقابل هم ایستاده بودند، مجلس که یگانه مظهر مشروطیت و حافظ حقوق ملت بود، مجلس که به قانون اساسی مجهز بود، مجلس که از طرف هزارها نفر آزادیخواه از جان گذشته در تهران و شهرستانها حمایت می‌شد، مجلس که تمام لشکر کشیدنها برای از بین بردن او شده بود، بجای آنکه زمام انقلاب را در دست بگیرد و مثل یک ارکان حربی دستجات متفرق را گرد خود جمع کند و آنان را به پایداری و کوشش و مردانگی تشجیع نماید، در اول کار مردم را متفرق کرد، سپس حمل اسلحه را قدغن نمود، بعد از آن خطبای ملت را از ایراد نطق منع کرد و جراید ملی را از طبع و انتشار بازداشت و با دست خود کمک به دشمنان ملت نمود و از روی نفهمی یا خیانت زمینه موفقیت دشمنان ملت را فراهم کرد و بعد از یک سلسله مذاکره بی‌سروته و نوشتن نامه به‌شاه، دیگر تشکیل نشد و در آن روزهایی که بیش از هر وقت ملت محتاج به یک مرکز رسمی بود مجلس دیگر وجود خارجی نداشت، فقط‌گاه گاهی یک یا چند نفر وکیل در صحن بهارستان یا در اطاقها دیده می‌شدند که گرد هم جمع شده چون پیره‌زنان در ددل می‌زدند.

مجلس می‌توانست و قادر و لایق بود که با تشجیع کردن مردم و در دست گرفتن زمام طرفداران مشروطیت فتح و پیروزی را بدست آورد و اگر از شکست بیم داشت و یا مایل به خونریزی نبود می‌توانست از جنگ جلوگیری کند ولی بدبختانه هیچیک از این دو کار را نکرد، نه جنگ کرد و نه از جنگ جلوگیری نمود و در نتیجه آن بدبختی و مصیبت را بر سر ملت ایران فرود آورد و کشور در خاک و خون کشیده شد و دامنه انقلاب به چندین سال کشیده شد و به ریختن خون صدها هزار نفر و اشغال قسمتی از خاک ایران به دست اجانب، دوره انقلاب ایران سپری گردید.

ای کاش مجلسیان به آنچه کرده بودند قناعت می‌کردند و دامنه کارشکنی و نادانی را از این بیشتر نمی‌کردند.

در همان شبی که فردای آن جنگ شد، چند نفر از وکلای ملت از جمله حاجی

اسمعیل آقاخان، حاجی معین بوشهری و حاجی محمدعلی شالفروش بدستکاری یک عده از اجزای مجلس مقداری تفنگ و فشنگ و نارنجک که با خون جگر و گرو گذاردن خانه و کاشانه و فروختن فرش و اثاثیه آزادیخواهان برای روز مبادا تهیه کرده بودند و در مجلس ذخیره نموده بودند مخفیانه از مجلس خارج کردند و بدین وضع قسمتی از سربازان ملی و مدافعین مشروطیت را بدون اسلحه گذاردند و با بهتر بگوییم خلع سلاح کردند.

عده‌ای از وکلای سست عنصر با همدستی باغشاه در میان مجاهدین افتاده و آیه باس به گوش آنها خوانده و مقاومت در مقابل دولت را حمل به دیوانگی و خودکشی کردند.

در روز ۲۲ تقی زاده و سردار معظم خراسانی تیمورتاش و ابوالفتح زاده، افسر قدیمی قزاقخانه که بواسطه علاقمندی به آزادی از شغل خود استعفا داده بود و در جرگه مشروطه خواهان داخل شده بود، سرپرستی کمیسیون دفاع ملی را عهده دار شدند و به مسجد سپهسالار رفته با سران مجاهدین در اطراف جنگی که ممکن بود پیش بیاید صحبت کردند و نقاط مرتفع و محفوظ مجلس را که برای سنگر بندی مناسب بود در نظر گرفته و عده‌ای را برای پاسبانی مجلس و نگاهداری سنگرها گماشتند.

سردر مسجد و پشت بامهای طرف خیابان و مناره‌ها و سردر مجلس و پشت بام حمام مجلس و پشت بامهای عمارت باغ مجلس را سنگر بندی کردند و هر سنگر را با موقعیت دفاعی به عده‌ای از مجاهدین سپردند، انجمن آذربایجان که در شمال میدان بهارستان واقع بود از طرف عده‌ای از مجاهدین عضو آن انجمن حفاظت می‌شد، بام انجمن که مسلط بر میدان بهارستان بود سنگر بندی شده بود و چند نفر از جان گذشته بحالت حاضر باش در آنجا قراولی می‌دادند.

انجمن مظفری که جنب وزارت فرهنگ فعلی بود و برخیا بان ظل السلطان تسلط داشت خود را برای دفاع آماده کرده بود و شب و روز عده‌ای تفنگ بدست کشیک می‌کشیدند و خانه‌های اطراف را تحت نظر داشتند.

میرزا صالح خان وزیر اکرم که سابقاً حکومت تهران را عهده دار بود و یکی از آزادیخواهان و علاقمندان به مشروطیت بود و محمدعلیشاه بعد از رفتن به باغشاه او را از حکومت معزول نمود در خانه‌های بانوی عظمی، جنب خانه‌های ظل السلطان مسکن داشت، وی با یک عده از دوستان و نوکرهای خود آن محل سهم را که راه عبور قشون مهاجم بود مستحکم نموده خود را برای فداکاری آماده کرده بود.

روز ۲۳، متجاوز از ششصد نفر مجاهد مسلح در مجلس آماده کارزار بودند و هر دسته در سنگری جای گرفته بودند ولی همینکه شب شد عده‌ای برای قراولی و نگهداری

سنگرها باقی ماندند و سایرین به خانه های خود رفتند ولی متأسفانه فردا صبح همینکه جنگ شروع شد فقط چند نفر از کسانی که شب را به خانه های خود رفته بودند به مجلس بازگشتند و بیش از هشتاد نفر در مجلس و مسجد باقی نمانده بود. شک نیست که عده ای از مجاهدین بواسطه بسته بودن راه یوسیده قشون دولتی نتوانسته بودند خود را به مجلس برسانند.

از صد و هشتاد انجمن ملی تهران که عده اعضای آن به سی هزار نفر می رسید و بیش از بیست هزار نفر آنها آمادگی خود را برای حفظ مشروطیت اعلام داشته بودند و اسامی خود را در دفترهای مخصوصی نوشته بودند جز عده معدودی کسی در جنگ مجلس شرکت نکرد، سواران خلیج که برای مشروطیت آمده بودند همانطور که نوشتیم در حضرت عبدالعظیم مانده و همینکه جنگ تمام شد راه فرار پیش گرفتند.

حیدرخان عمواقلی که شرح حال و فعالیت او را در پیش نگاشتیم نه خودش و نه اتباعش هیچکدام پیداشان نشد و معلوم نشد کجا بودند و چه می کردند.

امیرحشمت آذربایجانی که سر دسته عده ای از مجاهدین بود و خود را فدایی مشروطیت می خواند و طالب جنگ بود روز جنگ نه خودش و نه همراهانش هیچکدام حاضر نگردیدند.

بهاء الواعظین که یکی از ناطقین ملت بود و از چنگ محمدعلیشاه فرار کرده به اسلامبول مهاجرت کرده بود نقل می کرد که امیرحشمت در مجالس و انجمنها خود را چون پهلوانان باستانی می ستایید و بیش از هر کس لاف شجاعت می زد و می گفت چنان و چنین خواهم کرد و قشون استبداد را شکست خواهم داد در آن روز معلوم نشد به کدام گوشه پناه برده و چه پیش آمدی او را از شرکت در جنگ باز داشته است و چون بنای نگارنده بر جنگوبی است و نمی خواهم حق کسی پایمال شود این حقیقت را ناگفته نمی گذارم که امیرحشمت مکرر در جنگهای آزادی و استبداد مخصوصاً جنگ با روسها در تبریز کمال شجاعت و از خود گذشتگی را نشان داد و یکی از شجاعان مشروطیت محسوب می شود.

آخرین شب دوره مشروطیت و آزادی

برای توصیف آن شب تاریخی بهتر آن دیدم قلم را به دست حاجی میرزایحیی دولت‌آبادی که یکی از سران مشروطه‌طلب و فرهنگ نوین ایران بود بدهم و داستان آن شب را که یأس و ناامیدی چون جغد بال و پر خود را به روی تهران گسترده بود از قول او نقل کنیم.

همینکه پاسی از شب گذشت من با حال اضطراب و پریشانی خاطر برای اطلاع از اوضاع راه بهارستان را پیش گرفته عده‌ای مسلح در خیابانها گردش می‌کردند و جمعی در صحن مسجد قدم می‌زدند و در پشت بام مجلس قراولان در گردش بودند، با چند نفر از سران مجاهدین صحبت داشتم و آنان را بدون بیم و ترس آماده کارزار دیدم. وارد باغ مجلس شدم، در ایوان عمارت غربی باغ مجلس، ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین نشسته بودند و در گردشان در حدود بیست نفر از آزادیخواهان معروف و مشروطه خواهان واقعی از آنجمله میرزا جهانگیرخان، قاضی قزوینی، میرزا قاسم‌خان صور، میرزادادوخان علی‌آبادی، بهاء‌الواعظین، شیخ علی ناطق‌المله، میرزا علی‌اکبر خان ارداتی، سیدحسن حبل‌المتین، میرزا محمدعلی ملک‌زاده نشسته بودند و با هم گرم صحبت بودند، من چون وارد آن مجمع که گویی فرشته آزادی بال و پر خود را بر آن گسترده و نور حقیقت خواهی و عدالت‌طلبی در قیافه آنها تجلی کرده بود شدم چنان متأثر و آشفته شدم که بی اختیار به یاد شب عاشورا و نشست حضرت سیدالشهدا با اصحاب افتادم و بی اختیار قصیده معروف حاجی سلطان‌علی سرسلسله عارفان را که در وصف آن مجلس و فرمایشات آن حضرت به اصحاب سروده، خواندم. مطلع آن قصیده این است:

حبیب در شب عاشورا با صحابه نشست
چنین بگفت که ای برگزیدگان الست
(الی آخر)

از شنیدن این اشعار جانسوز، ملک‌المتکلمین بی اختیار بگریه افتاد و سایرین هم بشدت گریستند. پس از آنکه بواسطه گریستن اندکی تسلیت برخاطرها پیدا شد